

یادی از خیر و واقف محله انصار که مسجد امام

«با» خیر همه را

تاجی ادر زمانی که هنوز محدوده‌ای به نام «ساختمان» یا محله‌ای به نام انصار وجود نداشت، اینجا زمین بایری بود در مسیر جاده سرخس و راه اصلی ابریشم که به دلیل تلاقی جوی‌های آب به منطقه «شترگلو» معروف بود. در اولین سال دهه ۵۰، یک تعمیرکار و صافکار ماشین‌های سنگین که در کار املاک و ساخت و ساز هم فعالیت می‌کرد، به فکر ساخت گاراژی افتاد برای تعمیرات ماشین‌های سنگینی که در این جاده رفت و آمد می‌کردند. اما قبل از احداث گاراژ شروع به ساخت بنای دیگری کرد که بعد ها شد با ارزش ترین



داستان جلد



ایستگاه مسجد شیرازی!

«کاروبار کلی ساخت مسجد امام حسن مجتبی (ع) که تمام شده، حاجی خودش بامو توریق یک لامپ کشیده تا سر جاده و بعد از آن، همه اتوبوس‌ها و ماشین‌های باری این مسیر، اینجا توقف کرده اند و رفته رفته اینجا معروف شده است به «ایستگاه مسجد». بعد هم که گاراژ راه افتاد، راننده‌هایی که برای تعمیرات و صافکاری مجبور بودند چند روزی ماشین را در گاراژ بخواهند، خیالشان راحت بود که مسجد سرپناه آن‌هاست. قهوه خانه‌ای هم کنار گاراژ راه افتاد و بقالی و دیگر راننده‌ها غصه در راه ماندن نداشتند. روزگاری بود که هرچه کامیون و و ۱۰۰ تن و تریلی و ماشین سنگین دیزلی از این راه می‌گذشت، امکان نداشت که در اینجا توقف نکنند. این‌ها صحبت‌های علی احمدی شیرازی، پسر ارشد حاج حسن است؛ پسری که حالا جانشین پدر شده و رتق و فتق امور گاراژ و مسجد بیشتر بر عهده اوست. به گفته علی شیرازی، زمانی که این گاراژ رونق گرفت، تعمیرکارهای متعددی در آن مشغول به کار شدند که بیشترشان مجبور بودند از مرکز شهر به اینجا رفت و آمد کنند. از طرفی به دلیل توقف شبانه روزی ماشین‌های گذری، مغازه‌های دیگری هم اطراف گاراژ ساخته شد. حاجی که خودش در کار ساخت و ساز هم بود، به ساخت خانه در زمین‌های اطراف محله پرداخت و به مرور و با ورود به دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و با گسترش شهر به این سمت، محله‌های مسکونی هم رشد کردند.

خدا بیا مرزی برای بابای محل

محسن احمدی شیرازی، دیگر پسر حاج حسن، درباره نحوه تعامل پدرش با اهالی محل و با مغازه‌داران گاراژ می‌گوید: سال‌ها از ساخت مغازه‌های این گاراژ و مناطق مسکونی این دور و اطراف می‌گذرد. اما هنوز و حتی در این چند سال بعد از فوت پدر همچنان کسانی می‌آیند و یادیدن عکس پدر یک خدا بیا مرزی از ته دل برایش می‌فرستند و عایش می‌کنند که به لطف و همت او خانه دار یا مغازه دار شدند. پدرم تنها به فکر فروش و سود خودش نبود. کسانی بودند که پولشان شاید کمتر از نصف مغازه یا خانه بود. اما با همان پول، پدر مغازه را در اختیارشان می‌گذاشت یا خانه را به نامشان می‌کرد و می‌گفت بروند و مابقی را کم کم بیاورند تا حسابشان صاف شود. حالا همان افراد معتقدند که اگر حاجی نبود، آن‌ها هم معلوم نبود الان کجا بودند.

پسرهای اخلاق خوش و مردم داری پدر خاطرات بسیار دارند. امام مهم ترین صحبتشان این است که اهالی محل هر مشکلی که داشتند، تا حاج حسن رامی دیدند، با او مطرح می‌کردند و او هم هر کمکی از دستش برمی‌آمد، دریغ نمی‌کرد. محسن آقامی گوید: چه مغازه دارها و چه مردم کوچه و خیابان صدایش می‌کردند «بابا، خیر همه را می‌خواست و حواسش به همه بود. شوخ طبع و همدل بود و با خیر خواهی با شرایط دیگران کنار می‌آمد. بزرگ گاراژ شیرازی در سال‌های آخر عمرش و پس از آنکه سخته او را از کار انداخته بود، باز هم دل از مسجد و گاراژ و محله نکند. گاهی با همه سختی‌ها با پسرهای اینجایی می‌شد و سر می‌زد. همه آن‌ها که روزگاری پشتشان به این مرد گرم بود، حالا کم فروغ شدن او را می‌دیدند و حس می‌کردند که این ضعف و بیماری دارد بابایشان را به تدریج از آن‌ها می‌گیرد.

نذری به پاس زیارت

مرحوم شیرازی نذری داشت که هر سال در روز شهادت امام رضا (ع) ادایش می‌کرد. پسرهای از پیشینه نذری و چرایی و دلایلش اطلاعی نداشتند. نمی‌دانستند که پدر چقدر در همان سالی که تصمیم به ساخت مسجد گرفت، مصمم شد که هر سال در دهه آخر صفر، دیگ‌های پخت شله را هم بار بگذارد. دو سال نذر را در همان محله سکونت خودشان در خیابان هفده شهریور داد و از سال ۱۳۵۳ تا همین حالا شعله این نذر خاموش نشده است و هر سال شله معروف حاجی شیرازی در همین مسجد پخته می‌شود و می‌رود سر سفره اهالی این محل.

سید محمد، از قدیمی ترین افراد شاغل در این گاراژ و از دوستان قدیمی حاجی شیرازی، درباره نذری حاج حسن معتقد است که این شله نذر زیارت‌های او بوده است. حاج حسن بیش از هفت بار حج تمتع را در کارنامه مناسک دینی خود داشت و جالب است که اولین سفر را در همان اوایل دهه ۵۰ و باره انداختن عده‌ای و تشکیل یک کاروان کوچک آن‌ها با پای پیاده انجام داد و پس از آن هر سال یاد سفر حج بود یا در سفر کربلا.

